

یافته بود. اما از روی بعضی قرائن این گمان هم می‌رود که نخست از مشرق یا شمال شرقی به آن سرزمین آمده باشند.

خط میخی از اختراعات سومریان است و تکامل این خط را در طی قرن‌ها از روی آثار بازماندهٔ ایشان می‌توان دریافت. در نخستین نوشته‌های سومری خط جنبهٔ تصویری دارد^۱ (۳۵۰۰ سال پیش از میلاد) و بتدریج به صورت الفبائی درمی‌آید و همین صورت پرداخته است که با فرهنگی درخشان به ملتهای آشور و بابل انتقال یافته است.

قوم سومری در تاریخ ملتهای جهان بکلی منفرد می‌نماید. نه زبان سومری و نه فرهنگ آن با زبانها و فرهنگهای دیگر ملتها بستگی و خویشاوندی دارد. لفظ «سومری» که بر ایشان اطلاق می‌شود از کلمهٔ بابلی «شومرو» می‌آید که شاید با نام سرزمینی که به زبان عبری «شنعار» خوانده می‌شد و معادل کلمهٔ بومی «کنگیر» است یکی باشد. مراکز فرهنگ و تمدن سومری شهرهای نیپور، اور، کیش، لرسا، لکش، بوده است.

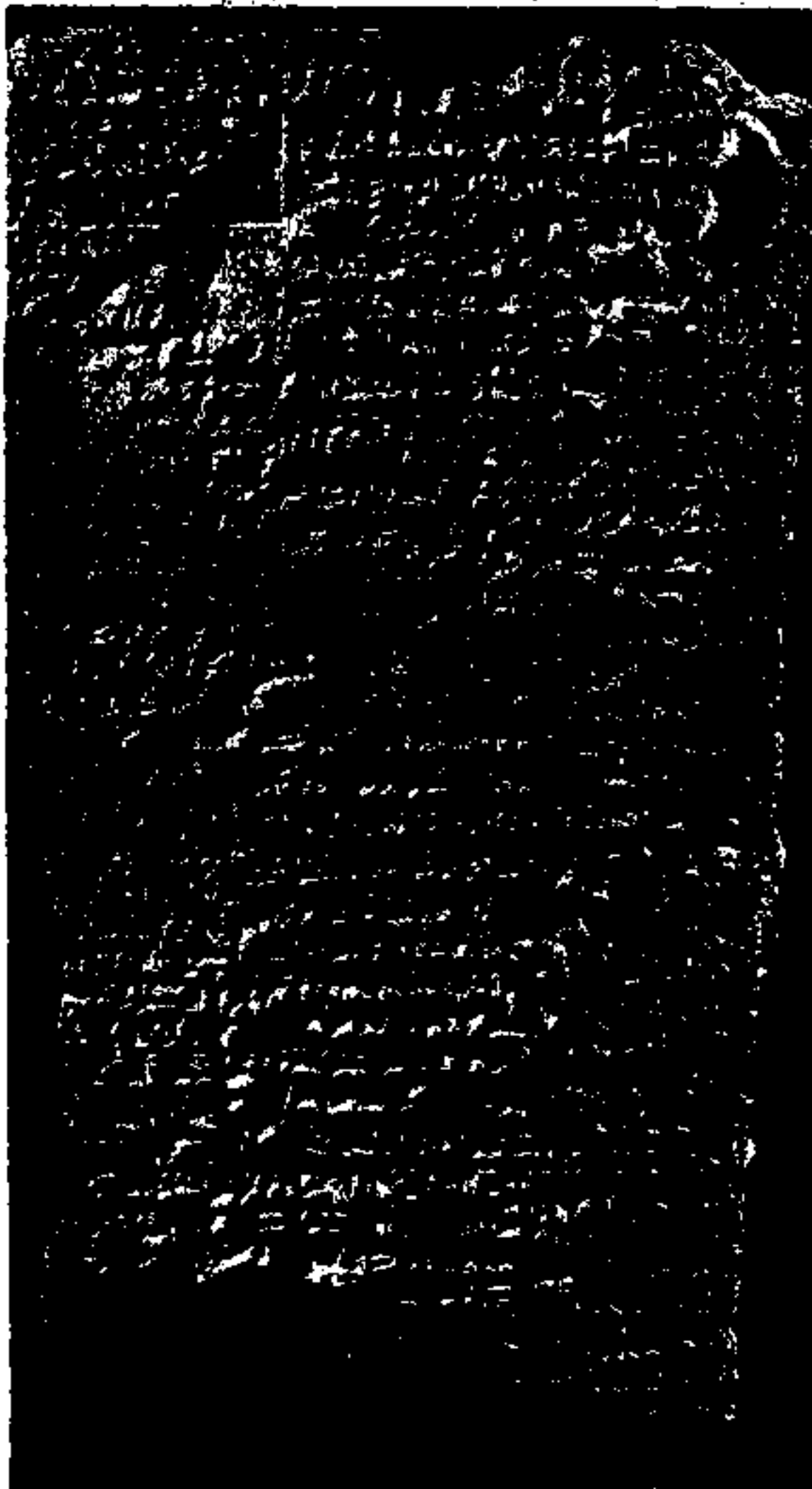
لوحه‌های گلی فراوان از زبان سومری به دست آمده است که شامل مطالب متعدد و گوناگون است. پس از آنکه دولت بابل بر این ناحیه دست یافت و حکومت آن را برانداخت باز تا چندین قرن زبان سومری به عنوان زبان علمی و ادبی باقی ماند و وضعی نظیر زبان لاتینی در اروپا داشت. دبیران و روحانیان تا مدت‌ها پس از آن که این زبان از جریان زندگی خارج شده بود به ترجمهٔ متون و تدوین لغت نامه و حتی نگارش به زبان سومری می‌پرداختند، هر چند در نوشته‌های ایشان بدعت‌ها و غلطهایی واقع می‌شد؛ و این کار تا مرحلهٔ نهائی تمدن و فرهنگ بابلی ادامه داشت.

برای نمونه از زبان و فرهنگ سومری دستگاہ اعداد ایشان را ذکر می‌کنیم. سومریان عدد را بر سه پایهٔ «ده دهی» و «بیستی» و «شستی» به کار می‌بردند. اعداد سومری چنین بودند:

1) Pictographie

۱ = آش، گیش	۷ = ایمین	۲۰ = نیش
۲ = مین	۸ = اوسو	۳۰ = اوشو
۳ = اش	۹ = ایلیمو	۴۰ = نی مین
۴ = لیم مو	۱۰ = او	۵۰ = نین نو
۵ = ای، یا	۱۱ = او - اش	۶۰ = گیش
۶ = آش	۱۲ = او - مین	۸۰ = گیش نیش
۱۰۰ = گیش نیمین	۳۶۰۰ = شر (۶۰ × ۶۰)	
۶۰۰ = گیش او	۲۱۶۰۰۰ = شر گل (۶۰ × ۶۰ × ۶۰)	

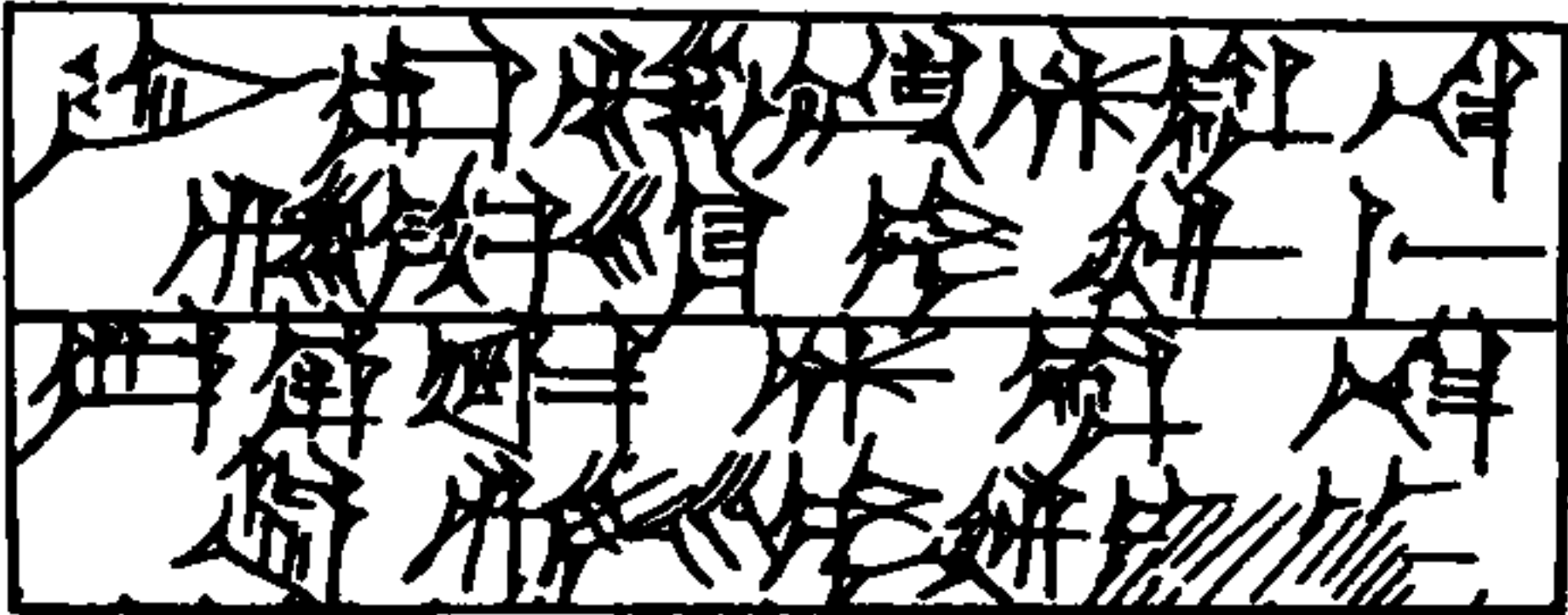
اعداد ترتیبی یا افزودن لفظ کم به آخر عدد ساده ساخته می شد: اش کم = سوم.



دستگاه عددشماری

شصتی (ستینی) را سومریان وضع کرده بودند، و این دستگاه تا قرنهای متوالی نزد بسیاری از ملت‌های متمدن جهان در ریاضیات به کار می رفت. هنوز هم آثاری از این دستگاه در جهان باقی است و تقسیم ساعات شبانه روز به ۲۴ ساعت (۶ × ۴) و تقسیم ساعت به ۶۰ دقیقه و دقیقه به ۶۰ ثانیه، و تقسیم محیط دایره به ۳۶۰ درجه یادگارهای همان دستگاه ریاضی سومری است.

لوچه گلی به زبان سومری
(دو قطعه شکسته که به هم پیوسته
و پاک کرده اند)



رونوشت متن سومری (گوشه چپ لوحه قبل)

نقل به خط فارسی

(۱) لو - لو، نم - نه - دینگیر - تر - ن
 زی - دی - ایش - ش - هه - ایم - م
 (۲) گوروش - ا - اینیم - دینگیر - تر - ن
 کو - گت - ایش - ه - ایم - ای - ای

ترجمه

(۱) انسان عظمت خدای خود را پیوسته باید
 بزرگ شمارد
 (۲) انسان مخلوق، سخن خدای خود را با
 تقدس باید یاد کند

عیلامی

عیلامیان که در تاریخ باستان آسیای غربی مقام مهمی داشته‌اند در منطقه کوهستانی که از بین‌النهرین تا فلات ایران گسترده است و رشته کوههای زاگروس و لرستان و خوزستان کنونی را شامل است مسکن داشتند. نامی که بر ایشان اطلاق می‌شود از کلمه «الامتو» آشوری مشتق است (که برابر لفظ بومی حتمتو Hatamtu است). این قوم را به نامهای دیگر نیز می‌خوانده‌اند. از جمله با نسبت به کلمه شوش، نام پایتخت ایشان، که در اکدی «شوشو» و در عبری «شوشن» و در یونانی «سوسا» تلفظ می‌شده، گاهی نام «شوشی» به ایشان داده‌اند. گاهی نیز این قوم را از نام سرزمین ایشان، که «انزان» یا «انشان» بوده است، انزانی و انشانی می‌خوانند. این سرزمین در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی «هوج» خوانده شده که نسبت «خوزی» در آثار مورخان اسلامی، و نام استان خوزستان، و نام شهرهای «اهواز» و «هویره» = «حویزه» از آن آمده است. اما اکنون اصطلاح رایج نزد دانشمندان برای نام این قوم و زبان ایشان همان کلمه «عیلامی» است.

زبان عیلامی را در سه مرحله متوالی از تاریخ متمادی رواج آن می‌شناسیم. کهن‌ترین آثار این زبان که به خطی تصویری نوشته شده و هنوز آن را درست تحلیل و تفسیر نکرده‌اند شاید متعلق به میانه هزاره سوم پیش از میلاد مسیح باشد. پس از آن کتیبه‌های عیلامی به خط میخی است که از الفبای اکدی مشتق است و تاریخ آنها میانه قرنهای ۱۶ تا ۸ پیش از میلاد است. در مرحله سوم زبان عیلامی که همچنان به خط میخی نوشته می‌شد تا مدتی یکی از زبان‌های رسمی شاهنشاهی هخامنشی قرار گرفت و سنگ‌نوشته‌های شاهنشاهان این خانواده بیشتر به سه زبان است که پارسی، عیلامی، اکدی باشد. کورش هخامنشی عنوان «انشان شاه» داشته است. در کاوشهای تخت جمشید نزدیک ۳۵ هزار لوحه دست‌یافته یا شکسته‌گلی به خط و زبان عیلامی دوره هخامنشی یافت شده که تاکنون فقط مقدار کمی از آنها را دانشمندان خوانده و منتشر کرده‌اند. بیشتر آنچه خوانده شده سندهای خزانه‌داری و حواله دستمزد کارگران بنای تخت جمشید و نظایر آنهاست. با این حال نکته‌های فراوان از قرائت همین لوحه‌های معدود درباره تمدن و فرهنگ هخامنشی تاکنون آشکار شده است.

معلوم نیست که زبان عیلامی از چه تاریخی بکلی متروک و فراموش شده است. ولی در هر حال قول اصطخری در المسالك و الممالک که گفته است «خوزستانیان بجز فارس و عربی زبانی دیگر دارند که «خوزی» خوانده می‌شود و آن نه عبرانی و نه سریانی و نه فارسی است» دلالت بر این نمی‌کند که هنوز تا چند قرن بعد از اسلام اثری از زبان کهن آن ولایت باقی بوده باشد و «خوزی» را، که در کتابهای التنبیه علی حدود التصحیف و الفهرست یکی از زبانهای معمول در عصر ساسانی شمرده شده و سپس جغرافیایان دوران اسلامی به رواج آن در خوزستان اشاره کرده‌اند، گویش ایرانی باید دانست.

زبان عیلامی، مانند سومری، با هیچ یک از زبانهای باستانی یا جدید خویشاوندی ندارد. تنها از نظر جغرافیائی آنرا جزء «زبانهای آسیایک» می‌شمارند. صرف اسم با «حالات نحوی اسم» در زبان عیلامی وجود نداشته است؛ اما

اسم دارای دو حالت «جاندار» و «بیجان» بوده و تنها اسم جاندار ساخت جمع داشته که به «-p = پ-» ختم می‌شده؛ گذشته از این، اسم عام به حسب نسبت به شخص در آخر کلمه اجزاء گوناگون می‌پذیرفته است.

کلمه «شاه» اگر مراد از آن گوینده بود به صورت Sunki-k درمی‌آمد و اگر دیگر کس منظور بود Sunki-r می‌شد و جمع آن «Sunki-p» بود. نشانه اضافه دو اسم به یکدیگر این بود که متمم اسم (مضاف الیه) همان پیوند اسم (مضاف) را می‌گرفت.

Sunki-k Sunkime-k یعنی شاه کشور (به نسبت با گوینده)

Sunki-r Sunkime-r یعنی شاه کشور (به نسبت با دیگر کس)

در صرف فعلهای زبان عیلامی صورت‌های دوگانه معلوم و مجهول و وجوه مختلف (اخباری، امری، التزامی، تمنی) وجود داشته و شناسه‌های فعل (ضمیرهای متصل) در زمان ماضی چنین بوده است:

جمع

مفرد

hu = ۱

h = ۱

h-li = ۲

t = ۲

h-šī = ۳

š = ۳

ضمیرهای شخصی چنین بوده است:

او = e.i

تو = nu

من = u

ایشان = ape, apu

شما = num

ما = ni'ku, elu

با همه مطالعات دقیقی که دانشمندان درباره زبان عیلامی انجام داده‌اند هنوز بسیاری از نکات مربوط به صرف و نحو این زبان نامعلوم است و برای کشف آنها باید منتظر تحقیقات و مطالعات بعدی بود.

زبانهای سومری و عیلامی با زبانهای آریائی هیچ بستگی و خویشاوندی نداشته‌اند. اما پس از استیلای اقوام ایرانی بر سرزمین ایشان، ممکن است لغات و اصطلاحات متعددی از این زبانها در زبان ایرانیان باستان راه یافته باشد و این

گمان مطالعه دقیقى را در زبانهای مزبور برای محققان زبانهای ایرانی ایجاب می‌کند.

زبانهای سامی

خانواده زبانهای «حام و سامی» که پیش از این در ذکر خانواده‌های زبانهای جهان از آنها سخن گفتیم^۱ به دو شاخه حامی و سامی تقسیم می‌شوند. شاخه سامی شامل زبانهایی است که از قدیمترین زمانها با زبانهای ایرانی همسایگی داشته؛ یا گویندگان آنها در قسمتی از سرزمینی که بعدها نژاد و زبان ایرانی در آن گسترده شد می‌زیسته‌اند؛ یا در طی زمان اقوام متکلم به این زبانها با ایرانیان رابطه‌های سیاسی و اجتماعی و دینی یافته‌اند. بر اثر این روابط زبانهای ایرانی و زبانهای سامی در یکدیگر تأثیرهای متقابل داشته‌اند.

۱) اکدی (بابلی - آشوری)

قدیمترین زبان از این شاخه «اکدی» است که آثار بازمانده از آن متعلق به ۲۸۰۰ سال پیش از میلاد است. این زبان که گویش شرقی شاخه سامی شمرده می‌شود و گاهی آنرا «آشور و بابلی» می‌خوانند زبان قومی از سامیان است که بر سرزمین سومریان، یعنی ناحیه میان رودهای دجله و فرات، مستولی شدند و تمدن و فرهنگ ایشان را اخذ و اقتباس کردند.

درباره زمان تاریخ «سومر و اکدی» نظرهای مختلف هست. بعضی از دانشمندان آغاز این دوران را میانه سالهای ۳۸۰۰ و ۳۷۰۰ پیش از میلاد می‌دانند. اما گروهی دیگر آغاز این زمان را در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح می‌شمارند و رأی اخیر اکنون پسندیده‌تر است.

قدیمترین دوره تاریخی این قوم که تا بعد از سال ۲۰۰۰ پیش از میلاد

کشیده می‌شود دورمای است که در طی آن دولتهای واقع در میانه رودهای دجله و فرات و ناحیه مجاور آن تا خلیج فارس، فرمانروائی داشته‌اند. مرکز این دولتها نخست در قسمت شمالی کلدیه بود که «اکدی» خوانده می‌شد و سپس به جنوب در سرزمین سابق سومر، و بعد از آن به شمال یعنی شهر بابل انتقال یافت.

ادبیات وسیع این دوران که شامل منظومه‌های اساطیری و پهلوانی و متنهای حقوقی و قضائی است به صورت سنگنوشته روی پیکرها، یا کتابها و نامه‌هایی که بر لوحه‌های گل خام نوشته و سپس آنها را پخته‌اند به زمان ما رسیده است.

اسناد قدیمتر به زبان «اکدی کهن» است. در این زبان اسم به سه وجه یا سه حالت، صرف می‌شده که در هر سه مورد به واك $m = m$ خاتمه می‌یافته است. مصوت پیش (u) نشانه حالت فاعلی، مصوت زیر (a) نشانه حالت مفعولی، و مصوت زیر (a) نشانه حالت متمم اسم، یا متمم فعل پس از حرف اضافه است. این سه حالت صرف اسم، یعنی $um = m$ ، $am = m$ ، $em = m$ با تنوین اسم در زبان عربی که رفع و نصب و جر خوانده می‌شود مطابقت دارد.

پس از آنکه بابل پایتخت شد زبان «بابلی کهن» به وجود آمد که نسبت به «اکدی کهن» تحول و تکامل یافته، اما حالتی سه گانه صرف اسم در آن حفظ

مهره سنگی قانون حمورابی
(بلندی اصل ۲/۲۵ متر)

شده است.

در هزاره دوم پیش از میلاد، استیلای بابل بر سرزمین میان دو رود دجله و فرات، و نواحی همسایه آن، از میان رفت؛ و قلمرو این قوم، که غالباً مورد تهب و غارت قرار می گرفت و در دوره های ممتد تابع حکومت های بیگانه بود سرانجام، زیر فرمان همسایگان شمالی واقع شد.

از حدود سال ۲۴۰۰ پیش از میلاد يك دولت سامی در قسمتهای کوهستانی

دره دجله برپا شده بود.

در طی هزاره

دوم شاهان این کشور

که پایتخت ایشان

نخست در شهر آشور و

سپس در نینوا بود به

فتوحات بزرگی نائل

شدند و بر سر

فرمانروائی بر آسیای

غربی با همسایگان

نیرومند خود به

کشمکش پرداختند.

شاهنشاهی آشور که

دولت ناتوان بابل را

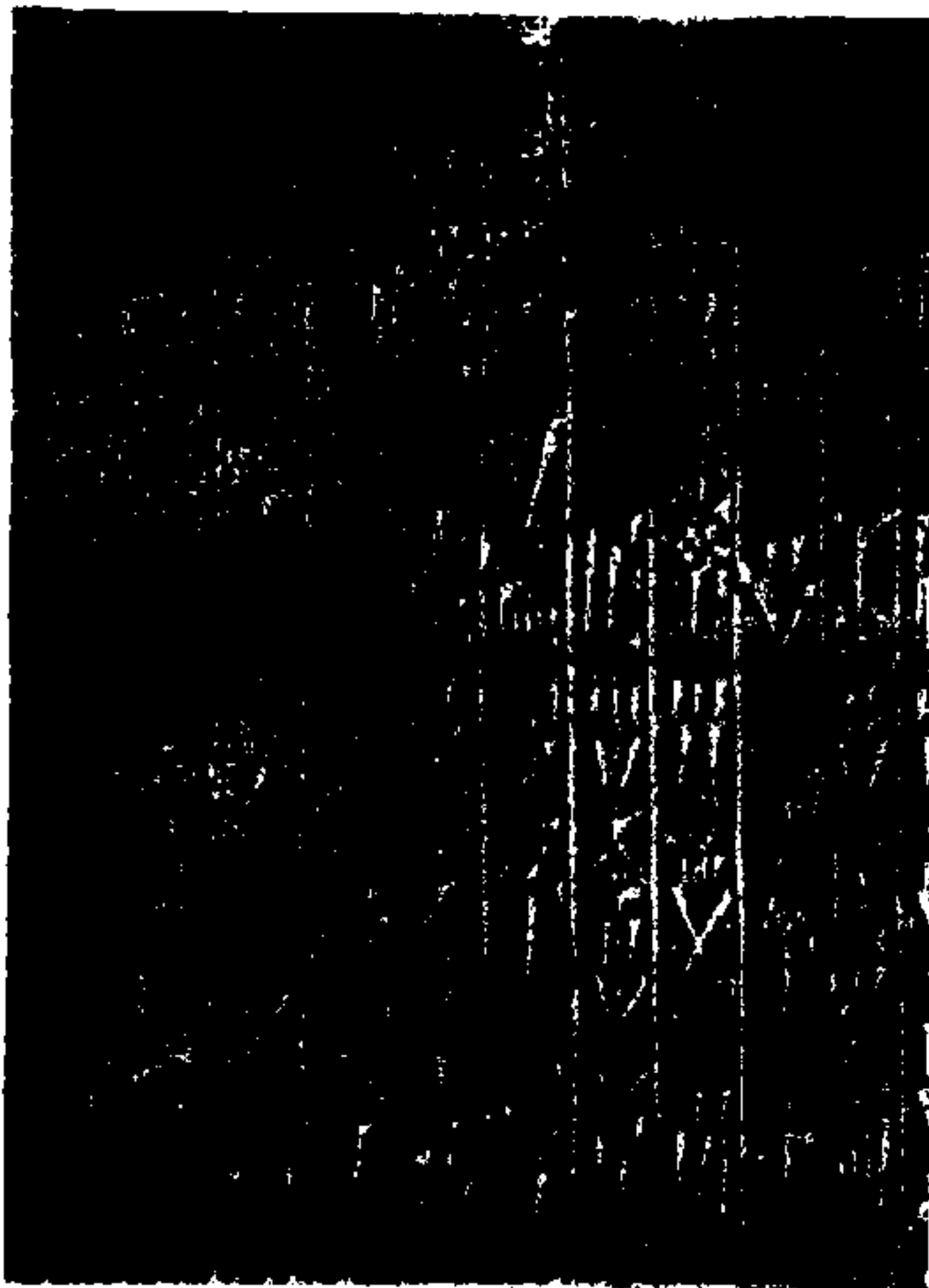
بر انداخته بود، اندکی

پیش از سال ۶۰۰ ق.

م. به نیروی ایرانیان

مادی منقرض شد.

کهن ترین



قسمتی از میله سنگی قانون حمورابی، به خط میخی
و زبان بابلی (اندازه اصلی)

آثار زبان آشوری به «بابلی کهن» بسیار نزدیک است. اما، به طور کلی، خصوصیات زبان کهن اکدی را بیشتر حفظ کرده است. آثار بازمانده از این زبان الواح مکشوف در «کول تپه» است.

از دوره استیلای آشور مجموعه مهمی از مقررات و قوانین به این زبان باقی است. اما در همین زمان سنگنوشته‌های شاهان به زبان بابلی است. در زبان آشوری دوران اخیر، مراعات قواعد صرف اسم بسیار محدود شده است.

سرانجام يك دولت تازه جنوبی در بابل برپا شد که از سال ۶۲۶ تا ۵۳۹ پیش از میلاد دوام یافت و در این سال بود که ایرانیان به فرماندهی کوروش پارسی بابل را تسخیر کردند. زبان این دولت «بابلی نو» خوانده می‌شود که در آن صرف اسم از میان رفته، و جزء آخر اسم که «m = م» بود گاهی به صورت «w = و» نوشته شده است.

پس از سقوط بابل دیگر زبان اکدی چندان زمانی در گفتار باقی نماند و از قرن چهارم پیش از مسیح تا مقارن میلاد، تنها، زبان کتابت و دین بود. در این دوران جای زبان اکدی را، در گفتار و استعمال رسمی، زبان آرامی گرفت.

خطی که زبانهای اکدی را به آن می‌نوشتند همان خط معروف به میخی بود که این اقوام سامی نژاد از سومریان فرا گرفته بودند. خط میخی سومری، در آغاز، تصویری بود؛ یعنی هر نشانه‌ای تصویر چیزی دیدنی، یا مفهومی متناسب و نزدیک به آن را بیان می‌کرد. سپس، علاوه بر آن چیز خاص، نشانه هجای اول نام آن شد. مثلاً نشانه ستاره یا «آن» خوانده می‌شد که معنی «آسمان» داشت، یا «دِ نِکِر» به معنی «خدا»؛ اما گذشته از آن، همین نشانه برای هجای «آن» در کلمات دیگر هم به کار می‌رفت.

اکدی‌ان ارزش نشانه‌های تصویری را حفظ کردند، اما آنها را به زبان خود می‌خواندند. یعنی همان نشانه ستاره را می‌خواندند: «شمو» یعنی آسمان، و «الو» یعنی خدا. اما ارزش هجائی این نشانه را نیز حفظ می‌کردند، به این معنی که در ترکیب با نشانه‌های دیگر، برای نوشتن کلمه‌ای جداگانه، آن را «آن»

می خواندند.

برای خواندن يك نوشته اکدی باید لااقل سیصد نشانه را شناخت، که هر يك از آنها چند ارزش مختلف دارد. به این سبب است که پس از مدتی نزدیک به يك قرن، که دانشمندان وقت و دقت خود را در خواندن متنهاى باقى مانده از زبانهاى اکدی صرف کرده‌اند، هنوز برای خواندن يك نوشته تازه از این زبانها با دشواریهای فراوان روبرو می‌شوند.

خط میخی را ایرانیان از بابلیان اخذ و اقتباس کردند، اما در آن اصلاحات مهم و اساسی به وجود آوردند که در تاریخ تکامل خط اهمیت فراوان دارد؛ و از این معنی در صفحات بعد گفتگو خواهیم کرد.

اینک نمونه‌هایی از زبانهای اکدی:

(۱) بابلی کهن (قوانین حمورابی. اصل سوم)

شَمَّ او یلم ان دینم ان شبتو سَریم اوشِ ام آوات اقبو لا اکتین - شَمَّ دینم شو دین
نیشتم اویلم شو اداک.

ترجمه: اگر کسی در داوری ظاهر شود به شهادت دروغ، و نتواند اثبات کند سخنی را که گفته است، هرگاه حکم، حکم حیات و (مرگ) باشد این کس باید کشته شود.

(۲) «بابلی نو» ادبی (منظومه گیل گمش، فصل ۸، جمله ۱)

اناک اماتم ال کی ایتکدوما؟ نیت ایترب ان ترشی می، موت ابلهما، اَرپد
شیر، ان لیت ات نیشتی مار ابارتوتو اَرخ شبتاکما خنطش آاک.

ترجمه: من (آیا) نمی‌میرم چون انکدو؟ غم در دل من درآمده، و از مرگ بیمناکم. در بیابان می‌روم، به قدرت ات نیشتی، پسر ابرتوتو راه می‌برم، و شتابان می‌روم.

(۲) آرامی

اصطلاح «آرامی» به مجموع گویشهایی اطلاق می‌شود که با یکدیگر بسیار

تزدیک‌اند، و اگر چه هرگز يك دولت معتبر آرامی وجود نداشته است این گویشها در روزگاری دراز توسعه و رواج فراوان یافته‌اند.

در توراة و در اسناد اکدی (از آخر قرن چهاردهم ق.م. به بعد) نام آرامی به قبیله‌های بیابانگردی اطلاق می‌شود که از شمال عربستان تا مرزهای سوریه و فلسطین و بابل کوچ می‌کردند. قسمت بزرگی از ایشان کم‌کم در داخل مناطق متمدن ساکن شدند و با مردمانی که پیش از ایشان در آن نواحی سکونت داشتند آمیختند. به یقین نمی‌توان گفت که عبرانیان پیش از ساکن شدن در کنعان یکی از طوایف آرامی نبوده‌اند.

شهرنشینان آرامی زبان، در دولتهای اکدی به خدمات اداری می‌پرداختند و در شاهنشاهی پارسیان نیز به کارمندی دستگاههای دولتی پذیرفته شدند. هخامنشیان در کارهای کشوری استانهائی که از چنگ دولتهای آشور و بابل بیرون آورده بودند زبان آرامی را به کار می‌بردند. به این سبب بعضی از دانشمندان برای زبان آرامی معمول در دستگاه هخامنشی اصطلاح «آرامی شاهنشاهی» را پذیرفته‌اند. کم‌کم زبان آرامی جانشین همه زبانهای سامی شمالی، یعنی اکدی و فنیقی و عبری شد و حتی، در کتابت و ادبیات، از بسط زبان یونانی در آسیا جلوگیری کرد. دوره کمال توسعه آرامی میان سالهای ۳۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ میلادی است. از این تاریخ به بعد زبان عربی (یکی دیگر از زبانهای سامی) جای زبان آرامی را گرفت و آن را از رواج انداخت. اکنون در سراسر جهان تنها ۲۵۰،۰۰۰ نفر به این زبان گفتگو می‌کنند.

از زمانی که به یقین تاریخ آن را نمی‌توان معین کرد زبان آرامی به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم شد.

این دو شاخه که از نظر ساختمان و واژگان بسیار به هم نزدیک هستند به سبب اختلاف در زمان و مکان رواج، و اختلاف گویندگان آنها در دین و تمدن، و خاصه اختلاف خط، باید از یکدیگر جدا شمرده شوند.

شاخه شرقی آرامی است که با ایران و زبانهای ایرانی رابطه دارد. آثار

حروف آرامی کهن

قرن چهارم ق.م.	قرن ششم ق.م.	قرن هشتم ق.م.	معاول فارسی
ا ب گ د ه و ز ح ط ق ک ل م ن ی ر س ع ف ص ی ک	ا ب گ د ه و ز ح ط ق ک ل م ن ی ر س ع ف ص ی ک	ا ب گ د ه و ز ح ط ق ک ل م ن ی ر س ع ف ص ی ک	ا ب گ د ه و ز ح ط ق ک ل م ن ی ر س ع ف ص ی ک

رواج خط و زبان آرامی از قرن نهم پیش از میلاد به بعد در قلمرو اکدی‌بان موجود است. از قرن هفتم ق. م. نوشته‌های کوتاه متعدد (که غالباً عنوان آرامی لوحه‌هایی است که متن آنها به زبان اکدی است) باقی مانده و يك متن متوالی نیز در ویرانه‌های شهر آشور به دست آمده است.

از دوران شاهنشاهی پارسیان لوحه‌های فراوان به زبان آرامی در شهر بابل یافت شده (قرن پنجم پیش از میلاد) و همچنین در کپدوکیه (آسیای صغیر) وقفاز و قسمت بالای دره سند نیز آثاری به دست آورده‌اند.

این نوشته‌ها به خط کهن آرامی است که در آن حرفها منفصل نوشته می‌شود. این خط با تغییراتی در لوحه‌های مکشوف در آشور و الحضر (بین‌النهرین) که ظاهراً متعلق به قرن سوم میلادی است به کار رفته؛ و همین خط تحول یافته آرامی است که بعدها زبان‌های پهلوی و سفدی و سپس اویغوری را با آن ثبت کرده‌اند.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که در دوران باستان زبان آرامی را به خط میخی هم نوشته‌اند.

۳) سریانی

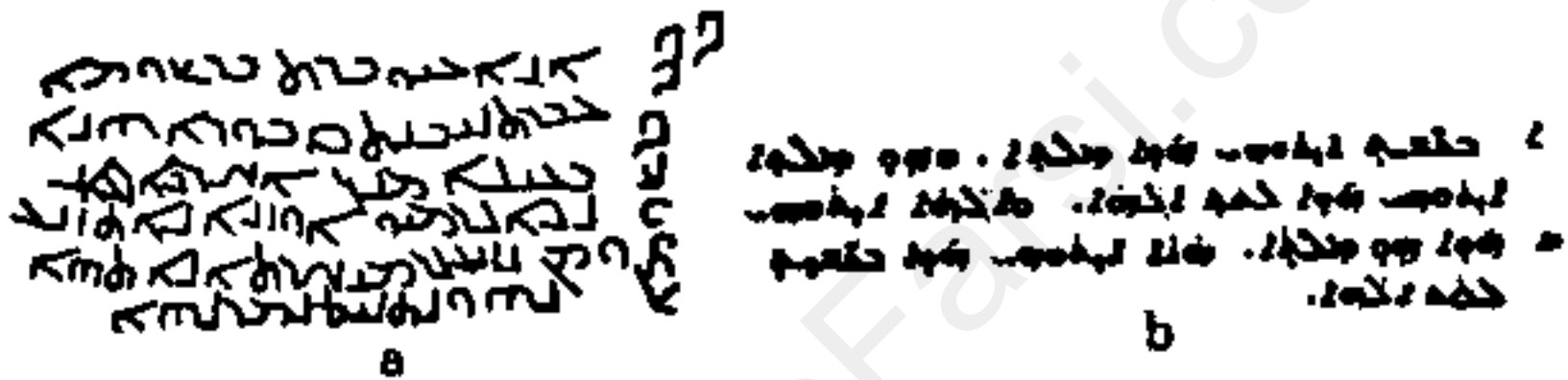
اصطلاح سریانی به شعبه‌ای از آرامی اطلاق می‌شود که در شهر اِدِس یا رُها (اورفه کنونی) در شمال بین‌النهرین مقام زبان ادبی یافته بود. شهر رُها که از مراکز سیاسی قدیم بوده از اواخر قرن دوم پیش از مسیح تا میانه قرن سوم میلادی پایتخت استان مستقل «اوسرئن» شمرده می‌شده و از قرن دوم میلادی که مردم آن به آئین مسیح گرویدند مرکز علمی و فرهنگی مسیحیت در شرق قرار گرفت.

از کناره‌های دریای روم تا کوهستانهای ایران، سریانی یگانه زبان مهم ادبی پیروان مسیح بود. مسیحیان ایران در شاهنشاهی ساسانی این زبان را به کار می‌بردند و گذشته از نوشته‌های مذهبی، بسیاری از کتابهای علمی و فلسفی را از زبان یونانی به سریانی ترجمه کرده بودند. اینکه بعضی از مورخان اسلامی مانند حمزه اصفهانی و ابن‌الدیم زبان سریانی را یکی از پنج زبان متداول در شاهنشاهی ساسانی شمرده‌اند

از اینجا سرچشمه گرفته است.

خط سریانی که از خط آرامی مشتق شده دارای شیوه خاص تحریری است که در آن حرفهای هر کلمه به هم متصل می‌شوند. این خط از راست به چپ نوشته می‌شود اما بعضی کتیبه‌های کهن نشان می‌دهد که در آغاز لاقبل در بعضی از نواحی سریانی را از بالا به پایین می‌نوشته‌اند.

خط سریانی برای نوشتن زبان عربی و زبان مسیحیان مالابار در هندوستان نیز بکار رفته است.



صیحه پدهیه به | منجیه | صیحه منجیه پدهیه به | حقه کجه | هینیه
 پدهیه به | به منجیه | منیه پدهیه به | صیحه حقه کجه |

خطوط سریانی

- a. سریانی کهن کتیبه مکشوف در شهرها (اورفه) از قرن چهارم پیش از میلاد.
- b. خطوط سریانی نستوری.
- c. خطوط سریانی یعقوبی.

باب دوم

زبانهای ایرانی

از آغاز تاریخ تا اسلام

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

منظره نقشا و نوشته‌های بیستون از داریوش اول.

(از کتاب گبرهن)

www.KetabFarsi.com

زبانهای ایرانی باستان

مادی - سگانی - پارسی - اوستائی

از شعبه‌های مهم خانواده زبانهای هند و اروپائی، چنانکه ذکر شد، یکی گروه «آریائی» یا «هند و ایرانی» است. کلمه «آری» لفظی است که از دیرترین زمان، نیاکان دو قوم ایرانی و هندی به نژاد خود می‌گفتند. در هندی باستان این نام به کسانی اطلاق می‌شد که به زبان سنسکریت گفتگو می‌کردند. اما در کشور ما، از اوایل هزاره نخستین پیش از میلاد طوائفی که به یکی از زبانهای هند و اروپائی سخن می‌گفتند در این سرزمین جایگزین شدند. این مردمان خود را «آری» = *ārya* می‌خواندند که نام ایشان پس به جایگاه و کشورشان اطلاق شد و آن را «ایران» و «ایران» نامیدند.

در باره قوم ماد، که نخستین شاهنشاهی ایران را برپا کردند، هر دوت مورخ یونانی نوشته است که در سراسر جهان ایشان را «آریائی یا ایرانی» = *arioi* می‌خوانند. نسبت قوم پارس به این نژاد در سنگنوشته داریوش بزرگ ثبت است که خود را «ایرانی و ایرانی نژاد» خوانده است، درباره قومی که به زبان اوستائی سخن می‌گفتند این عنوان یا نام نژاد را از کلمه «آریتن و آج» = *Aryana Veejah* که

اسم جایگاه نخستین ایشان و به معنی «جایگاه ایرانیان» است می‌توان دریافت. اقوام سکائی، و سمرتمی، و الانی و چند طایفه بیابانگرد آسیای مرکزی را نیز باید از نژاد ایرانی شمرد زیرا که بازماندگان ایشان در آسیای مرکزی (در ختن و تومشوق) و در قفقاز (آسی‌ها) به زبانهای ایرانی سخن می‌گفتند و می‌گویند، نامهای خاص سکائیان و بسیاری از سمرتیان بی‌گمان ایرانی است، و کلمه «الانی» که نام نیاکان قوم کنونی آسی (Ossetes) است با لفظ کهن «آریان» ارتباط دارد. شعبه‌های دیگری از نژاد ایرانی باستان بوده‌اند که لااقل ادبیات شفاهی داشته‌اند. از جمله می‌توان سفدیان و پارتیان را نام برد که در دوره بعد دارای آثار ادبی قابل توجهی بوده‌اند. همچنین باخترانیان (Bactrians) و بعضی طوایف دیگر که شاید ایرانی زبان بوده‌اند و سنگنوشته آشوکا مکشوف در قندهار خطاب به ایشان است. اما از زبان این اقوام در دوران باستان آثاری برجا نمانده است.

اسناد و مدارکی که در طی تاریخ دراز از زبانهای ایرانی در دست است از نظر «زبان‌شناسی تاریخی» بسیار گرانبهاست، زیرا که چگونگی تحول و تکامل یکی از شعبه‌های مهم زبانهای هند و اروپائی را از مقایسه و تطبیق آنها در مراحل مختلف به خوبی می‌توان دریافت.

از روی مطالعه این آثار است که در تاریخ تحول زبانهای ایرانی به سه دوران اصلی و مهم قائل شده‌اند:

(۱) دوره باستان

(۲) دوره میانه

(۳) دوره جدید

باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی بیشتر ناظر به ساختمان زبان و درجه تحول آن است تا به زمان تاریخی. با این حال از آنجا که تحول زبان ناچار در طی زمان انجام می‌گیرد، می‌توان حدود تقریبی تاریخ هر دوران را چنین دانست:

(۱) دوران باستان از قدیمترین زمانی که از آن آثار و نوشته‌هایی به زبانهای

ایرانی بر جا مانده است آغاز می شود و به انقراض شاهنشاهی هخامنشی پایان می یابد.

(۲) دوران زبانهای ایرانی میانه را از آغاز پادشاهی اشکانیان تا اسلام باید شمرد، اما بعضی از زبانهای مربوط به این دوران تا قرن سوم هجری نیز رواج داشته و به کار می رفته است.

(۳) اصطلاح ایرانی جدید به زبانها و گویشهایی اطلاق می شود که از آغاز دوره اسلامی تاکنون در سرزمین پهناور ایران رواج داشته و در گفتار یا نوشتن میان طوایف مختلف ایرانی متداول بوده است و از آن جمله مهم تر زبان فارسی دری است، که زبان رسمی و اداری و ادبیات و دانش، و وسیله ارتباط ذهنی و معنوی همه ایرانیان در طی این مدت متمادی بوده و هست.

این تقسیم بندی که از مطالعه چگونگی تحول زبانهای ایرانی به دست آمده در تاریخ تحول زبانهای دیگر هند و اروپائی، و حتی بعضی از خانواده های دیگر زبانهای جهان نیز مورد استفاده قرار گرفته و به کار رفته است. اینک درباره اسناد و آثار باقی مانده از زبانهای ایرانی باستان گفتگو می کنیم:

(۱) زبان مادی

در آغاز هزاره اول پیش از میلاد سراسر ناحیه ای که حوزه رودهای آمو دریا و سیر دریا (جیحون و سیحون) است مکن آریائیان بود. در شمال این سرزمین نزدیک دریای آرال ولایت خوارزم قرار داشت که شاید جایگاه نخستین آئین زردشت بوده و در هر حال مرکز مذهبی و سیاسی مهمی شمرده می شده است. در جانب جنوب شرقی، کشور سفد قرار داشت که در حدود سمرقند بود. از این سوی آمو دریا سرزمین مرو بود و کشور اریا (ولایت هرات) و دیگر ولایت باختران.

شاید از همین ناحیه شمال شرقی بود که آریائیان به سوی ایران غربی سرازیر شدند. در اوایل هزاره اول اقوام ماد و پارس در مرزهای کشور آشور جای گرفته بودند و قدرت ایشان روزافزون بود. در سال ۶۱۰ پیش از میلاد پادشاه ماد هورخ شتر با فرمانروایان بابل همدست شد و دولت آشور را منقرض کرد.

شاهنشاهی ماد نخستین دولت ایرانی است که به موجب سالنامه‌های دولتهای بین‌النهرین و نوشته‌های هردوت مورخ یونانی از آن اطلاعاتی داریم. اما هیچ نوشته‌ای از زبان مادی بر جا نمانده است و درست نمی‌دانیم که آیا این قوم زبان خود را می‌نوشته‌اند یا نه؟ در دوران شاهنشاهی هخامنشی اسناد دولتی و اداری علاوه بر پاسارگاد و شوش و بابل، در هگمتانه (همدان) یعنی پایتخت پیشین دولت ماد نیز نگهداری می‌شد. به احتمال کلی دولت ماد نیز خزانه‌ای برای اسناد دولتی و رسمی داشته است اما از این جا نمی‌توان حکم به یقین کرد که اسناد مزبور به زبان مادی نوشته می‌شده است. هردوت می‌نویسد رسم دیبا کو پادشاه ماد در اوایل قرن هفتم پیش از میلاد چنین بود که خلاصه دعاوی و مرافعات را می‌نوشتند و نزد او به کاخ شاهی می‌فرستادند و او رأی و حکم خود را صادر می‌کرد و پس می‌فرستاد. اما از روی قراین می‌توان گمان برد که دیران بیگانه موضوع شکایت و دفاع را که به زبان متداول خود نوشته بودند نزد او به زبان مادی ترجمه می‌کردند. بعضی از دانشمندان عقیده دارند که خط میخی پارسی باستان نزد مادها نیز به کار می‌رفته است. و حتی شیوه نگارش پارسی باستان را دنباله شیوه‌ای می‌دانند که در شاهنشاهی ماد ابداع شده بود. اما از سخنان داریوش در سنگنوشته بیستون برمی‌آید که او نخستین کسی است که به زبان ایرانی مطالبی نوشته و این نکته با عقیده دانشمندان مزبور منافات دارد.

دینون می‌نویسد که در نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد شاعرانی در دربار

(۱) «آنگاه داریوش پادشاه فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه‌ها در آن قرار داشت نفحص کردند و در فهر آحوتا که در ولایت مادیان است طوماری یافت شد و تذکره‌ای در آن بدین مضمون مکتوب بود...» (توراة، کتاب عزرا، باب ۶).

شاهان مادی بوده‌اند و موضوع شعرهای خود را از روایات ملی اقتباس می‌کردند. چندین داستان و افسانه از دوره مادها در نوشته‌های مورخان یونانی نقل شده که از روی آنها می‌توان پی برد که در زمان مادها داستان‌ها یا منظومه‌های داستانی وجود داشته است. اما هیچ يك از این آثار مستقیماً به زمانهای تاریخی نرسیده است. اکنون آنچه از زبان مادی می‌دانیم تنها چند کلمه است که به طور غیرمستقیم به ما رسیده و غالب آنها نامهای خاص است که در نوشته‌های یونانی یا پارسی ضبط شده است.

(۲) زبان سکائی

سکاه طوایفی ایرانی بودند که قسمتی از ایشان در مشرق بحر خزر و شمال مسکن پارتها و سفدیان سکنی داشتند و قسمت دیگر در مغرب دریای خزر و دشتهای شمال دریای سیاه ساکن بودند. سکاهای غربی چندی بر دولت ماد غلبه کردند و زمام حکومت را گرفتند و سپس باز مادها چیره شدند و به سلطه ایشان پایان دادند.

در سنگنوشته‌های داریوش از چهار طایفه سکاه، از جمله یکی با عنوان «سکاهای نیز خود» و دیگری «سکاهای آن سوی دریا» نام برده شده که جایگاه هر یک یکی از ولایتهای شاهنشاهی هخامنشی در این زمان بوده است. زبان سکائی باستان با زبانهای مادی و پارسی درست یکسان نبوده اما تفاوت بسیار نداشته است. هردو می‌نویسد که هووخشتر پادشاه ماد، با گروهی از جنگجویان سکائی که به او پناهنده شده بودند به احترام رفتار کرد و کودکان ماد را به ایشان سپرد تا زبان خود را به آنان بیاموزند. همین مورخ بعضی از افسانه‌های ملی و روایات سکائی را درباره اصل و نژاد و تاریخ کهن این قوم نقل کرده است.

از سکائی باستان تاکنون جز نامهای خاص کسان و جایها که در کتیبه‌های

آشوری یا نوشته‌های یونانی آمده است چیزی در دست نداریم. گمان می‌رود که زبان «آسی» در قفقاز بازمانده سکائی غربی، و زبان ختنی در شمال شرقی کاشغر بازمانده سکائی شرقی باشد.

استرابون (جغرافیانویس یونانی قرن اول میلادی) به مشابهت فراوان زبانهای سکائی و مادی و پارسی باستان اشاره کرده است.

۳) پارسی باستان

پارسی باستان نامی است که به زبان سنگ‌نوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی اطلاق می‌شود. این زبان گویش استان فارس بوده و اندک نشانه‌هایی از يك گویش شمالی نیز در آن وجود دارد. زبان پارسی باستان را تنها از روی همین نوشته‌های شاهانه که بر تنه کوهها یا لوحه‌های زرین و سیمین، یا لوحه‌های گل‌پخته و ظرفها و مهرها باقی است می‌شناسیم.

روابط اداری در شاهنشاهی هخامنشی ظاهراً به وسیله زبان و خط آرامی انجام می‌گرفت. از اواخر قرن پنجم پیش از میلاد چندین نامه اداری به زبان آرامی بر روی چرم به دست آمده که به شهر بان پارسی مصر به نام آرشام مربوط است. در این نامه‌ها و نوشته‌های دیگر آرامی که در مصر کشف شده لغات بسیار مقتبس از پارسی یا ترجمه لفظی آنها دیده می‌شود. زبان و خط آرامی بر روی چرم یا پاپیروس با قلم و مرکب نوشته می‌شد.

اسناد خزانه کاخ شاهی در تخت جمشید که شماره آنها نزدیک سی هزار است به زبان عیلامی است که بر روی لوحه‌های گلی نوشته شده است و تاکنون قسمت کوچکی از آنها را خوانده و ترجمه کرده‌اند. شاید علت به کار بردن این زبانها جز این نباشد که شاهنشاهی هخامنشی با سرعت بر سراسر دنیای متعدن آن روزگار استیلا یافت و وارث تمدنها و فرهنگهای متعددی شد که هر يك در طی

زمانی دراز امور کشوری را به زبان خود اداره می‌کردند، و در چنان دستگاہ پهنآوری که شاهنشاهی پارسی برپا کرد، مجال آن نبود که دبیران و کارمندان به اندازه احتیاج در آن فرصت کم پرورش دهند تا همه کارهای اداری و کشوری به زبان پارسی انجام بگیرد. پس ناچار بهترین و عملی‌ترین راه را برگزیدند و آن به کار گماشتن دبیران و مأموران محلی بود که تجربه کافی داشتند و از عهده خدمتی که به ایشان رجوع می‌شد برمی‌آمدند.

اما زبان پارسی باستان تنها برای ثبت کارهای بزرگ و درخشان شاهنشاهان هخامنشی و به یادگار قدرت و عظمت پارسیان به کار رفته است. پیش از ایرانیان نیز این رسم که شاهان و فرمانروایان کشورها شرح فتوحات و کارهای مهم خود را به یادگار برای بازماندگان بر سنگها بنگارند وجود داشته است. اما در بسیاری از آنها، مانند سنگنوشته‌های شاهان بابل و آشور، حقایق و وقایع تاریخی را دیگرگون می‌کرده و در باره کارهای خود همیشه اغراق و گاهگاہ بکسره دروغ می‌گفته‌اند، و اکنون یکی از دشواریهای محققان این است که با مقایسه و تطبیق اسناد و مدارک به گزافه‌ها و نادرستی‌های این نوشته‌ها پی ببرند و از میان آنها حقیقت را کشف کنند. اما پارسیان هرگز در این نوشته‌های تاریخی به راه مبالغه نرفته‌اند و هیچ نکته‌ای خلاف حقیقت تاکنون در این آثار یافت نشده است.

آثار بازمانده از پارسی باستان

مفصلترین و مهمترین آثار پارسی باستان از داریوش اول است که بیشتر با دو متن بابلی و عیلامی همراه است. از پیشینیان داریوش پنج نوشته کوتاه مانده است، به شرح ذیل:

۱) از آریارامن، نیای بزرگ داریوش اول، بر لوحه زرین ناقصی که در همدان به دست آمده است. این لوحه شامل ۱۵ سطر به زبان پارسی باستان است. هیچ نشانه‌ای دلالت نمی‌کند بر اینکه در قسمتهای از میان رفته متن بابلی و عیلامی نیز